



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَشْهُدَاتُ حَاجِّ قَاضِمِ رَسْتِگَارِ

مَشْهُدَاتُ حَاجِّ قَاضِمِ رَسْتِگَارِ

مَشْهُدَاتُ حَاجِّ قَاضِمِ رَسْتِگَارِ

مَشْهُدَاتُ حَاجِّ قَاضِمِ رَسْتِگَارِ

مَشْهُدَاتُ حَاجِّ قَاضِمِ رَسْتِگَارِ

فرمانده سرافراز  
لشکر سیدالشهدا

شهید حاج کاظم رستگار

ناصر کاوه

کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه

این کتاب تقدیم می‌شود  
به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)  
امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام  
تا شهدای جبهه ی مقاومت

رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل‌های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بینند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است... «امام خامنه ای»

کتاب شهید کاظم رستگار

مدیر پروژه و نویسنده: ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح: علی کربلائی

رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

تایپ و حروف نگار و مشاور طرح: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰

چاپ: اول



کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه



# خامنه‌ای خمین و پیکراست

ولایتش ولایت حیدر است



کجا پیدا میشه کمدان خدایه

بلای جوانان و شکر بلایان



ما باید در داخل خانه هایمان ، در داخل محیط کارمان ، یک عکس شهید داشته باشیم. من معتقد هستم هر ایرانی باید در خانه خود یک عکس شهید داشته باشد. ما نباید راه نور را ببندیم ، ما نباید پرده ها را بکشیم. باید باز کنیم ، این نور بتابد به داخل خانه های ما. این حس تعلق به شهید نباید در یک مجموعه مختصری و مشخصی به عنوان خانواده شهید بماند. هر ایرانی باید در خانه خودش یک عکس شهید داشته باشد.

بخشی از سخنرانی شهید سلیمان



شهید حاج قاسم سلیمانی

کتاب شهید قاسم سلیمانی - نگار ناصر کاوه



مقدمه

... این نوشته جات را قدر بدانید. این پدیده‌ها و این فرآورده‌های تاریخ انقلاب را، تاریخ دفاع مقدس را قدر بدانید؛ این‌ها را باید خیلی قدر دانست و بین مردم هم منتشر بشود... «امام خامنه ای»  
شهدا دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نیایش نداشتند ؛ حیا داشتند ، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نمایش، بی ریا و بی نام و نشان حتما برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهدا چه کسانی هستند؟

شهادادانش‌آموزان مکتب تربیتی اهل بیت(ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت(ع)، فرمول‌ها و اسلوب یا اصول زندگی‌شان را انتخاب کردند. همچنین بعضی از افراد در جامعه‌ی دینی ما هستند که دینی زندگی می‌کنند و زندگی آن‌ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت(ع) است، منتها حد متوسط از فرمول‌ها را بیشتر متحمل می‌شوند.

شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملا نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکز دارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راه گشاست.

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتم: از چه کسی بگوئیم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت(ع) هستند. من اگر امام حسین(ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر(ص) است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی‌اکبر امام حسین(ع) رفت و امام حسین(ع) دل کند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید دل کند، این هم آن فضیلت نورانی ایثار در زندگی‌اش شد، می‌گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل الگوبرداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟ آنها حسی‌ترو دریافتی‌تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، این‌ها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل‌تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته‌اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیبایی‌ها در دامنه‌ی وجودشان ساری و جاری شد...

سبک زندگی شهدا از این جهت که این‌ها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره‌ی اهل بیت(ع) و سیره‌ی معصومین(ع) از فرمول‌های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست...  
زندگی‌های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پایندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می‌شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می‌شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم. چون همواره جامعه‌ها برای دست یابی به اهداف و ارزش‌های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند. یکی از الگوهای خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می‌تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است.

کتاب شهید کاظم رشتگاری ناصر کاوه



## شهادت سردار شهید حاج کاظم نجفی رستگار در شرق دجله

لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است. زندگی لاکچیری، ماشین آخرین سیستم، مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می خواهند این افکار را ترویج دهند که هر کسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می کنند طبق ایده های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می کردند اما تحت تاثیر افکار دیگران قرار نمی گرفتند و زندگی ساده ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می خواهد رابطه خانواده ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می کند که چهره خشن و اخمو داشته باشند. در حالی که اسلام می گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسران برخورد کنید تا آرامش در زندگی شما حاکم شود. هر کسی می تواند مسیر خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تاثیر قرار می گیرند و فرهنگ منحوس را می پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هر کسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره های بسیاری می برد.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل های معطر و تهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی فاطمه زهرا (س) نوشتن (( کتاب شهید کاظم رستگار ))، را شروع می کنیم تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی (( خداوند عزوجل )) واقع گردد...  
ارادتمند: ناصر کاوه

## شهید حاج کاظم نجفی

• پیکر این فرمانده غریب لشکر سیدالشهدا

۱۳ سال بعد همچون سیدالشهدا قطعه قطعه به وطن برگشت. او از اولین مربیان آموزش دهنده شیعیان حزب الله لبنان است.

کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه



زندگینامه شهید کاظم رستگار

«حاج کاظم نجفی رستگار» در آغازین روزهای شکوفایی بهار سال ۱۳۳۹ در شهر ری به دنیا آمد و در دامان مادری مهربان و با دسترنج پدری کشاورز تکامل و تربیت یافت. از هفت سالگی، قدم در راه تحصیل علم گذاشت و با وجود سختی‌های زندگی تا کلاس سوم متوسطه با موفقیت به ادامه تحصیل پرداخت. اما پس از آن، از ادامه تحصیل بازماند و وارد مبارزات و فعالیت‌های انقلابی شد.

او که دوران نوجوانی را با زمزمه‌های نهضت امام خمینی (ره) آغاز کرده بود، در روزهای نخست پیروزی، با شروع غائله کردستان و تحریکات نیروهای ضد انقلاب، همراه نیروهای «دکتر چمران» راهی کردستان شد و آموزش‌های چریکی را در آن جا فرا گرفت.

رستگار که تربیت یافته مکتب بزرگانی چون شهید «دکتر چمران» و «حاج احمد متوسلیان» بود، پس از بازگشت در پادگان توحید به عضویت رسمی سپاه پاسداران درآمد و بعد از مدتی به «فیروزکوه» رفته، کلاس‌های آموزش احکام دینی و مسائل نظامی را برای جوانان و نوجوانان برپا کرد.

کاظم را به عنوان فرمانده یکی از گردان‌های تیپ رسول الله (ص)، که فرمانده آن احمد متوسلیان بود، انتخاب کردند و بعد از شش ماه فعالیت، مسئولیت واحد عملیات را در پادگان توحید پذیرفت و تا شروع جنگ در این سمت باقی ماند.

حاج کاظم در این زمان طی مأموریتی جهت توانمندسازی نیروهای حزب الله، به عنوان فرمانده گردان به جنوب لبنان اعزام شد و مسئولیت تعدادی از عملیات‌ها را برعهده گرفت. وی در راه آماده‌سازی شیعیان لبنان از هیچ کوششی فروگذار نکرد.

بازگشت او با تشکیل تیپ دوم سپاه تهران مصادف شد، که این تیپ به نام مبارک «سیدالشهدا (ع)» مزین شد و با جمعی از یاران و دوستانش، فرماندهی عملیات تیپ را عهده‌دار شد.

در مهرماه سال ۱۳۶۱ همسری مؤمن و پارسا اختیار کرد و چند روز بعد به جبهه رفت. شهید رستگار که تمام عمر خود را در جستجوی رستگاری ابدی گذرانده بود، در حین «عملیات بدر»، روز پنجشنبه ۲۵ اسفند ماه ۱۳۶۳ هنگام اذان ظهر در شرق دجله (منطقه هور الهویزه) در حال شناسایی منطقه، همراه چند نفر از فرماندهان تیپ سیدالشهدا (ع) به درجه رفیع شهادت نائل آمد و آخرین آرزویش نیز محقق شد.

گویی حاج کاظم، فرمانده غریب لشکر سیدالشهدا (ع) به زیارت مولای کاظمین رفته بود که پیکر مطهرش بعد از ۱۳ سال همچون سید و سالار شهیدان، قطعه قطعه به وطن بازگشت.

ویژگی‌های فرماندهی

«محمد حاج ابوالقاسمی»، از بنیانگذاران گردان تخریب لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) در سال ۱۳۶۱ است. وی درباره معیارهای انتخاب فرماندهان در دوران هشت سال دفاع مقدس می‌گوید: «در جنگ تحمیلی عواملی مانند تقوا، توکل، توسل، تعهد و تخصص از جمله معیارهای این انتخاب بودند و هرکسی این ویژگی‌ها را که در نهج البلاغه امیرالمؤمنین (ع) هم به آن‌ها اشاره شده است دارا بود با گزینش فرماندهان ارشد به عنوان فرمانده انتخاب می‌شد و حقیقتاً هم اگر کسی این شرایط را نداشت نمی‌توانست فرماندهی را به درستی انجام دهد.

همین عامل بود که موجب شد من یک جوان ۱۸ ساله را که قوی هیکل بود به فرماندهی گروه‌های تخریب انتخاب کنم. این جوان شب‌ها بدون آنکه کسی متوجه شود از خواب بلند می‌شد و نماز «نافله» بجا می‌آورد. نزدیک اذان صبح هم که می‌شد دیگر فرماندهان را که همگی در داخل یک چادر استراحت می‌کردند، بیدار می‌کرد تا از فیض نماز شب برخوردار شوند. این جوان به دلیل ایمان قوی که داشت به خوبی توانست گروهان را اداره کند و عملکرد بسیار خوبی از خود نشان داد.

این ویژگی تنها به فرماندهان سطح پایین اختصاص نداشت بلکه فرماندهان تیپ‌ها هم چنین ویژگی‌هایی داشتند؛ به عنوان مثال

کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه



شهید «حاج کاظم نجفی رستگار»، که فرماندهی لشکر ۱۰ سیدالشهدا را برعهده داشت با توکل به خدا و توسل به ائمه معصومین آن چنان در میدان نبرد فرماندهی می کرد که دشمن را حسابی عصبانی کرده بود. همین امر باعث شده بود تا ستون پنجم دشمن کاملاً او را زیر نظر بگیرد و شناسایی اش کند.

در یکی از عملیات ها به حاج کاظم رستگار خبر دادند رزمندگان در محوری غافلگیر شده اند. حاج کاظم هم با یک موتور تریل به محور رفت. سخنرانی کرد و سپس همراه یکی دیگر رزمندگان از خاکریز اصلی عبور کرد. دیگر بچه ها که دیدند فرمانده شان این گونه شجاعانه از خاکریز عبور کرده است به تبعیت از او پیشروی کردند و در همان روز توانستند خاکریز عراقی ها را تصرف کنند.

همان گونه که اشاره کردم از دیگر معیارهای انتخاب فرماندهان در دوران جنگ تحمیلی عامل تخصص و تعهد بود چرا که این دو عامل موجب مسئولیت پذیری افراد به حساب می آیند. دیگر عوامل نیز که در اولویت انتخاب فرماندهان به شمار می آمد ضمانت تخصص و تعهد فرماندهان بود. امروزه هم اگر کسی می خواهد در کشور مسئولیتی را برعهده بگیرد باید در کنار توانایی های خود، ویژگی های فرماندهان در دوران جنگ تحمیلی را داشته باشد.»

تلاوت می کرد. به تعقیبات نماز اهمیت می داد. همواره با وضو بود. در مجالس دعا، عموماً حالاتش دگرگون می شد. به ائمه طاهرین (ع) عشق می ورزید و از محبین و دلسوختگان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بود. رفتار، گفتار و برخوردهای شهید در خانواده، اجتماع و سپاه حاکی از آن بود که او سعی می کرد برنامه های تربیتی اسلام را در هر جا که حضور دارد به مورد اجرا بگذارد.

به شدت از غیبت دوری می کرد و اگر کوچکترین سخن و سعایتی از کسی می شد، اظهار ناراحتی می کرد و نمی گذاشت صحبت او ادامه یابد. در مقابل مؤمنین متواضع و فروتن بود. به کودکان احترام می گذاشت. هر وقت به آنها اشاره می کرد می گفت: «اینها مردان آینده هستند، دلیرمردان جبهه اند. ویژگیهای بارز اخلاقی، از او شخصیتی ساخته بود که ناخودآگاه دیگران را مجذوب خود می ساخت.

## شهادت حاج کاظم نجفی رستگار

تاریخ ولادت: ۱۳۳۹/۰۱/۰۳

تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۲۵



بنیاد شهید و امور ایثارگران  
۱۳۵۸

# کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه



خلاصه زندگی شهید بزرگوار حاج کاظم رستگار

نام: کاظم.

شهرت: نجفی رستگار.

تولد: بهار ۱۳۳۹.

محل تولد: شهرری.

- از مبارزین فعال دوره طاغوت.

- حضور در کردستان به همراه

سردار شهید دکتر مصطفی چمران در کردستان در اوایل پیروزی

انقلاب در پی شروع غائله ضد انقلاب و کوموله.

نگاهی کوتاه به زندگی شهید حاج کاظم نجفی رستگار

- حضور در کنار سردار بی نشان حاج احمد متوسلیان در کردستان

و پادگان توحید.

- حضور در تیپ تازه تأسیس ۲۷ محمد رسول الله (ص).

- حضور در عملیات های فتح مبین ( فتح المبین ) فروردین ۱۳۶۱ و

الی بیت المقدس خردادماه همان سال در رسته فرماندهی گردان.

- اعزام به لبنان در قالب قوای محمد رسول الله (ص) جهت توانمند

سازی نیروهای حزب الله و فرماندهی یکی از گردان های حزب الله در

جنوب لبنان.

- تأسیس تیپ ۱۰ نیروی مخصوص حضرت سید الشهداء (ع) هم

زمان با بازگشتش از لبنان و پیوستن وی به این تیپ.

- انتصاب به سمت فرماندهی تیپ ۱۰ سیدالشهداء (ع) مرداد ماه

۱۳۶۱.

- ازدواج، مهرماه ۱۳۶۱.

- انتصاب به سمت فرماندهی لشکر ۱۰ حضرت سید الشهداء (ع).

شهادت: ۲۵ اسفند ماه ۱۳۶۳، عملیات آبی خاکی بدر، شرق دجله.

- سمت هنگامه شهادت: نیروی آزاد بسیجی.

- تاریخ رجعت و تدفین: ۱۳۷۶.

مزار مطهر: قطعه ۲۴ گلزار شهدای بهشت زهرا (س) تهران...



«حاج کاظم رستگار» طی ماموریتی جهت توانمند سازی و ارتقای توان «نیروهای حزب الله» به عنوان فرمانده گردان به جنوب لبنان اعزام شد و مسولیت تعدادی از عملیات ها را بر عهده گرفت. وی در راه آماده سازی شیعیان لبنان از هیچ کوششی فروگذار نکرد. ... یکی از همین افراد هیات اعزامی از سوی دبیر کل حزب الله لبنان می گفت که بزرگان حزب الله لبنان تصویر شهید رستگار را در خانه های خود نصب کرده اند و به او افتخار می کنند ... بیشتر کارهای اجرایی در لبنان بر دوش شهید رستگار بود چرا که ، حاج احمد متوسلیان به دلیل فرمانده بودن نمی توانست زیاد از قرارگاه خارج شود. آموزش هایی که شهید رستگار در آنجا داشتند بسیار موثر بود. می توان گفت، سیدحسن نصرالله توسط شهید رستگار به این جایگاه رسید چون نخستین گروهی که حزب الله لبنان را آموزش داد و آنها را به این سطح از آمادگی رساند، «حاج کاظم رستگارها» بودند...

کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصرکاوه

کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه



سخنان محسن رضایی درباره شهید رستگار

محسن رضایی فرمانده وقت سپاه پاسداران و دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام در سخنانی که سال ۱۳۸۹ بیان کرده است توضیح می‌دهد: در عملیات «خیبر» تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) وارد عمل شد. پس از آن عملیات، ابهاماتی در بین فرماندهان پدید آمد، چون عملیات‌هایی که پس از فتح خرمشهر مثل «رمضان»، «والفجر مقدماتی» و «الفجر ۱» و خیبر به نتایج مطلوبی نرسیده بود، در بین برخی فرماندهان همچون شهید رستگار و شهید «حمید بهمنی» (مسئول عملیات تیپ ۱۰ سیدالشهدا) ابهاماتی به وجود آورده بود که باید به همین سبک به جنگ ادامه دهیم یا سبک دیگری را برگزینیم؛ بنابراین، نظراتی در سپاه تهران شکل گرفت که این نظرات مدتها درباره نحوه ادامه عملیات‌ها بود.

یک گروه سیاسی هم با محوریت «اکبر گنجی» در پادگان امام حسین (ع) بود که تلاش کردند، از این اعتراضات به سود خودشان بهره ببرند؛ برای همین، در منطقه ۱۰ سپاه که مرکزش تهران بود و پادگان حضرت ولیعصر (عج) اعتراضاتی شکل گرفت پس از اینکه امام راحل پیامی دادند، امتحان سختی شکل گرفت. آنهایی که مانند شهید رستگار و شهید بهمنی ولایی و پیرو امام (ره) بودند به فرمان امام تمکین کردند و به جبهه برگشتند و جنگیدند و گروهی دیگر امثال اکبر گنجی که از همان آغاز هم امام (ره) را قبول نداشتند سپاه را ترک کردند و به جبهه هم نیامدند.

رضایی با برشمردن شاخصه‌های فرماندهی و اخلاقی شهید رستگار می‌گوید: زندگی شهید رستگار نشان می‌داد که این شهید بزرگوار یک ولایتی آزاده بود و در عین اینکه ولایت‌پذیر بود، اشکالات و معایبی را که در صحنه جنگ و نبرد می‌دید، آشکارا طرح می‌کرد و در حقیقت، شهید رستگار به معنای واقعی یک ولایتی آزاده بود.

آزادمنشی و آزادگی او مبنای ولایت‌پذیری او بود. به همین دلیل بود هر مطلبی را که حق می‌دانست، پیگیری و دنبال می‌کرد و هر مطلبی که امام می‌فرمودند را نصب العین و راهنمای خود قرار می‌داد.

پایان فرماندهی

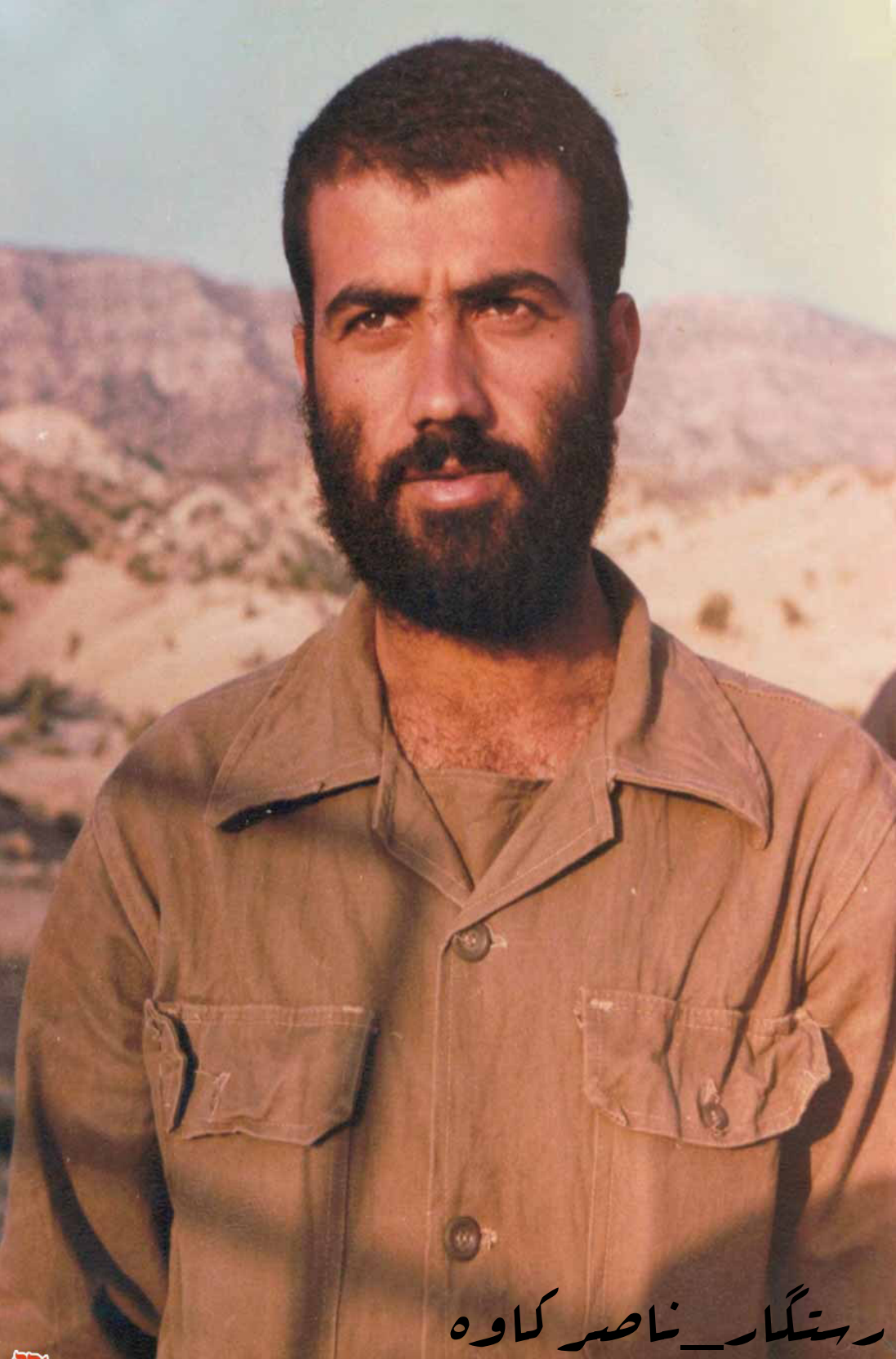
می‌دانستم که حاج‌کاظم بنا به دلایلی از فرماندهی یک تیپ خط‌شکن کنار رفته و بعد به عنوان یک بسیجی ساده شهید شده است. همین اخلاصی که در وجود شهید رستگار بود، علاقه‌مند می‌کرد از او بیشتر بدانم. تمامی اتفاق‌های منجر به پایان فرماندهی شهید رستگار در یک سال پایانی عمر وی رقم می‌خورد. اواخر فروردین یا اوایل اردیبهشت ۶۳ انتقادهایی که شهید رستگار و تعدادی از کادر فرماندهی تیپ نسبت به فرماندهی جنگ داشتند، علنی می‌شود. تازه عملیات خیبر به اتمام رسیده بود و تیپ سیدالشهدا (ع) مثل خیلی از لشکرهای حاضر در این عملیات شهدای بسیاری داده بود.

یک جو احساسی در بین رزمندگان موج می‌زد. حاجی و شهید حسن بهمنی و شهید ناصر شیری و افرادی چون منصور کوچک محسنی (که کوچک محسنی از راویان این بخش است) معتقد بودند که در اداره جنگ اشتباهاتی وجود دارد. مثلاً در آموزش نیروها یا بیان استراتژی کلی جنگ باید تجدیدنظر بشود.

این‌ها طرحی ۶۰ و ۱۵ صفحه‌ای آماده می‌کنند و به برخی از نمایندگان مجلس و چهره‌های سیاسی ارائه می‌دهند. آقای کوچک محسنی با حسن نیت می‌گوید که اشتباه ما همین بود. به جای ارائه طرح‌هایمان به فرماندهی سپاه، آن را به سیاسی‌ها دادیم. یک عده هم مطامع خودشان را در نظر گرفتند و اختلاف‌های ناجور بروز یافت. عاقبت هم که کار به کناره‌گیری حاج‌کاظم انجامید.

اصل این طرح به دست بنده نرسید ولی آقای کوچک محسنی سرفصل‌های آن را یادداشت کرده بود و برایمان خواند. اینجا را کوچک محسنی روایت می‌کند که شهید حسن بهمنی می‌گفت: «استراتژی را از سرگیجه نجات دهید. بیچاره استراتژی که در مملکت ما گیر افتاد و آنقدر بلا سر این کلمه آوردند که مفهوم واقعی خود را فراموش کرده است.» در این جزوه بحث می‌کند استراتژی ما نامشخص است. یعنی مشخص نیست چه می‌خواهیم بکنیم. در جنگ آموزش یک اصل اساسی است. فرمانده گردان می‌خواهد به

کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه



خط مقدم برود حداقل باید هوا و زمین را بشناسد. تا راه را گم کرد چپ و راستش را بشناسد. باید قطب نما بلد باشد. می شود گفت: ما آموزش بسیار ویرانی داریم.

شش ماهی که عملیات نمی شد بچه ها بیکار بودند. اواخر کاظم رستگار و حسن بهمنی که دیدند هیچ کاری ندارند، حسن بهمنی ساکش را بست رفت پادگان امام حسین (ع)، هیچ سمتی هم نداشت، از ارتش کتاب و جزوه می گرفت و برای بچه های سپاه جزوه می نوشت. برای کل جنگ و استراتژی آن پیشنهادهایی داشتند.

تیتروار می خوانم: اول جمع آوری تمامی نیروهای مجرب جهت پایان دادن به جنگ. این ممکن نیست مگر با مجموعه ای مدیر و مدبر با عدم گرایش به گروه های سیاسی، متعهد و متخصص در امر جنگ. دوم مشخص شدن استراتژی جنگ از سوی شورای عالی دفاع. می گفتند (رستگار و بهمنی و...) امام اگر چارچوب مشخص کرده نظرشان این بوده که شورای عالی دفاع باید استراتژی جنگ را برای این ها که تابع نظامی هستند مثل سپاه و ارتش مشخص کند. سوم امکان استفاده از فکرها و تدبیرهای گمنام و پراکنده و طرد شده. برنامه ریزی دراز مدت و کوتاه مدت در جنگ. چهارم راه اندازی جنگ های نامنظم خصوصاً در شمالغرب. پنجم کادرسازی و بازسازی سپاه و به کارگیری تمامی نیروهای سپاه در سازمان های رزمی. ششم تقویت آموزش در سطح بسیار بالا و استفاده از نیروهای باکیفیت برای آموزشگاه ها و انتقال تجارب به طور دائم این آموزشگاه ها و برنامه ریزی برای استفاده از نیروهای بسیج در جایگاه های خودشان. هفتم دیپلماسی را در خدمت جنگ دانستن، نه جنگ را در خدمت دیپلماسی دانستن، چون مسئله اصلی جنگ و اهداف جنگیدن مقدس است و همه چیز باید در خدمت جنگ باشد... به همین ترتیب طرح های دیگری ارائه داده بودند.

راوی: محمد علی آقا میرزایی  
منبع: روزنامه همدلی ۱۳۹۸/۹/۱

کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه



خاطراتی از شهید حاج کاظم رستگار

قرار حاج کاظم با شهید موحد

رستگار و موحد با هم قرار گذاشته بودند وقتی که عملیات می شود علی برای کمک بیاید. علی به عنوان نیروی آزاد و آچارفرانسه تیپ همواره کنار رستگار بود تا زمانی که شهید شد. به یاد دارم علی برای کارهای آمادگی برای عملیاتی که قرار بود در غرب انجام شود، فعال بودند. منتها وقتی قرار شد ما به منطقه والفجر ۲ برویم رستگار علی را فرستاد.

علی رفت که با منطقه آشنا شود و بعد هم رستگار رفت. من و احمد غلامی ماندیم. احمد معاون رسمی رستگار بود. به ما هم گفتند تیپ را بردارید و بیایید. اولین ستون را من برداشتم و به منطقه شمال غرب رفتم. به یاد ندارم چند گردان و چقدر تجهیزات بود.

اول رفتیم پیرانشهر و از آنجا بچه های اطلاعات برای کار شناسایی رفته بودند. از بچه های تیپ ویژه شهدا و شهید علی قمی از اطلاعات هم همراه ما بودند و خودشان هم قدری کار کردند. ارتفاعاتی به نام کدو، مشرف به منطقه بود.

برای دیدن منطقه به آنجا می رفتیم و بچه های اطلاعات منطقه را توضیح می دادند و توجیه می کردند. شهید موحد هم کمک می کرد. به یاد دارم در آن شبی که بچه ها برای عملیات می رفتند شناسایی خیلی سریع انجام دادیم و وارد عمل شدیم. علی که می خواست با گردان خط شکن برود چون یک دست نداشت اسلحه نمی توانست در دست بگیرد و یک چوب در دست می گرفت.

من بند پوتین او را بستم و یکی از بچه ها هم سر بندش را بست و علی که بچه شوخی بود، گفت امشب شهید می شوم تا دل همه بسوزد. به حالت شوخی این را بیان کرد و رفت و همان ابتدا هم شهید شد. بعد از شهادت حاج علی، رستگار هم همراه شهید برای برگزاری مراسم به تهران آمد و احمد غلامی در منطقه ماند و تیپ را هدایت کرد. (راوی: سردار محمد تقی محقق)



وقت ناهار رفتم پشت یه تپه و با تعجب دیدم کاظم روی خاک نشسته و لبه های نان رو از روی زمین برمی داره، تمیز می کنه و می خوره. اونقدر ناراحت شدم که به جای سلام گفتم: داداش! تو فرمانده تیپ هستی. این کارها چیه؟ مگه غذا نیست؟ خودم دیدم دارن غذا پخش می کنند. کاظم گفت: اون غذا مال بسیجی هاست این نان ها رو مردم با زحمت از خرج زندگیشون زدند و فرستادند. درست نیست اسراف کنیم. خاطره ای از سیره شهید حاج کاظم نجفی رستگار

رستگار ناصر کاوه

کتاب شهید کاظم

ما پیروزیم  
we are the victors



کتاب شهید کاظم رشکار\_ناصر کلاوه



هدیه نورانی که شهید برای مادرش از بهشت اختصاصی فرستاد

وقتی شهید می‌شوی انگار فضا مهیا می‌شود بیش‌تر هوای مادرت را داشته باشی، مانند کاری که شهید کاظم نجفی رستگار فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) برای مادرش در آن دنیا کرد.

حاجیه خانم رستگار در خواب پسر شهیدش را می‌بیند. کاظم به او می‌گوید: در بهشت جایم خیلی خوب است. چی می‌خواهی برای شما بفرستم؟

مادر می‌گوید: چیزی نمی‌خواهم؛ فقط جلسه قرآن که می‌روم، همه قرآن می‌خوانند و من نمی‌توانم بخوانم خجالت می‌کشم. می‌دانند من سواد ندارم، به من می‌گویند همان سوره توحید را بخوان!

کاظم لبخندی می‌زند و به مادرش می‌گوید: نماز صبح را که خواندی قرآن را بردار و بخوان! حاجیه خانم صبح هنگام بعد از نماز یاد حرف پسرش می‌افتد. قرآن را برمی‌دارد و شروع به خواندن می‌کند.

خبر همه جا می‌پیچد و پسر دیگر حاجیه خانم این کرامت شهید را محضر آیت‌الله العظمی نوری همدانی مطرح می‌کند و از ایشان می‌خواهد مادرش را امتحان کنند. قرار گذاشته می‌شود.

حضرت آیت‌الله نزد مادر شهید می‌رود. قرآنی را به او می‌دهد که بخواند. به راحتی همه جای را می‌خواند، اما بعضی جاها را نه. بعد آیت‌الله نوری همدانی می‌گویند: قرآن خودتان را بردارید و بخوانید. مادر شهید شروع به خواندن آن هم بدون غلط می‌کند.

آیت‌الله نوری گریه می‌کند و چادر مادر شهید را می‌بوسد و می‌گوید: جاهایی که مادر نمی‌توانست بخواند متن غیر از قرآن قرار داده بودیم که امتحانش کنیم



مادرم يك كلاس هم سواد ندارد. در عالم خواب برادر شهیدم، شهید کاظم رستگار را می‌بیند که به مادر می‌گوید: مادر جان! من الان در بهشتم چه چیزی می‌خواهی که برای تو از آنجا بیاورم؟ مادر به شهید می‌گوید:

الان که در بهشت هستی می‌توانی از خدا خواهی که من بتوانم قرآن بخوانم. این خواهران بسیج و خانم‌های جلسه‌ای می‌آیند و من را به جلسه قرآن می‌برند. همه که قرآن می‌خوانند وقتی نوبت به من می‌رسد می‌گویم که من سواد ندارم و آنها می‌گویند که اشکال ندارد، خب سوره حمد یا قل هو الله را بخوان. من دیگر خسته شدم و خجالت می‌کشم. تا آنجا که بعضا به این مجالس به بهانه اینکه حالم مساعد نیست، نمی‌روم. الان که بهشت هستی میتونی از خدا خواهی که من قرآن را یاد بگیرم. شهید رستگار به مادر می‌گوید: بعد از نماز صبح بلند شو قرآن را باز کن انشاءالله می‌توانی بخوانی. "مادر من بعد از نماز صبح بلند می‌شود و هر جای قرآن را که باز می‌کند، می‌خواند..."

کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس ، ناصر کاوه

راوی: برادر شهید رستگار

کاظم رستگار

کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه شهید





حج پنهانی  
ما نمی دانستیم ایشان حج رفته است. روز رجعت ایشان سید محمد جوزی که در بنیاد شهید فعالیت می کردند، نمایشگاهی نزدیک خانه ما گذاشتند، گفتند هر چه در خانه دارید در نمایشگاه بگذارید. ویترونی آوردند و بالای میدان پروین تهرانی نپارس گذاشتند.

من هر چه که می شد در ویتروین گذاشت، را آوردم. گفتند ویتروین قفل دارد و خودمان هم نگهبانی می دهیم، یک هفته نمایشگاه گذاشتند. از جمله وسایلی که من در نمایشگاه گذاشتم پاسپورت ایشان بود.

الان پاسپورت در موزه شهدای بهشت زهرا است. سید محمد به من گفت ایشان مکه رفته بود؟  
گفتم خیر. گفت مکه رفته است و اینجا نوشته و مهر خورده است. بعد که تحقیق کردیم فهمیدیم حاج کاظم، مکه رفته است و به کسی نگفته است.

(راوی: ناصر رستگار، برادر شهید)

تو هم‌رزم من هستی!؟  
پس از عملیات والفجر مقدماتی به تهران آمد و مرا همراه مقداری اسباب و اثاثیه با خود به دزفول برد.

آنجا به من می‌گفت: تو هم‌رزم من هستی. من در جبهه و تو در شهر دزفول، زیر موشک، دوران جنگ را می‌گذرانیم.

این نوع زندگی نیز شیرینی و حلاوت خاصی دارد، من سه سال در دزفول، اهواز، اسلام آباد و کردستان با او همراه بودم.

خاطره ای از همسر شهید

...پس از آن عملیات، خیبر در بین فرماندهان پدید آمد، چون عملیات‌هایی که پس از فتح خرمشهر مثل «رمضان»، «الفجر مقدماتی» «الفجر ا» و خیبر به نتایج مطلوبی نرسیده بود. در بین برخی فرماندهان همچون «شهید رستگار و شهید حمید بهمنی»، ابهاماتی به وجود آورده بود که باید به همین سبک به جنگ ادامه دهیم یا سبک دیگری را برگزینیم؛ بنابراین، نظراتی در سپاه تهران شکل گرفت که این نظرات عمدتاً درباره نحوه ادامه عملیات‌ها بود... یک گروه سیاسی هم با محوریت «اکبر گنجی» در پادگان امام حسین (ع) هم تلاش کردند، از این اعتراضات به سود خودشان بهره ببرند. برای همین در منطقه ۱۰ سپاه که مرکزش تهران بود و پادگان حضرت ولیعصر (عج) اعتراضاتی شکل گرفت... پس از اینکه امام راحل پیامی دادند، امتحان سختی بوجود آمد، آنهایی که مانند شهید رستگار و شهید بهمنی ولایی و پیرو امام (ره) بودند به فرمان امام تمکین کردند و به جبهه برگشتند و جنگیدند و گروهی دیگر امثال اکبر گنجی که از همان آغاز هم امام (ره) را قبول نداشتند سپاه را ترک کردند و به جبهه هم نیامدند. زندگی شهید رستگار نشان می‌داد که این «شهید بزرگوار یک ولایتی آزاد بود و در عین اینکه ولایت‌پذیر بود، اشکالات و معایبی را که در صحنه جنگ و نبرد می‌دید، آشکارا طرح می‌کرد و در حقیقت، شهید رستگار به معنای واقعی یک ولایتی آزاد بود. آزادمندی و آزادی او مبنای ولایت‌پذیری او بود. به همین دلیل بود هر مطلبی را که حق می‌دانست، پیگیری و دنبال می‌کرد و هر مطلبی که امام می‌فرمودند را نصب العین و راهنمای خود قرار می‌داد...» راوی : سرلشکر محسن رضایی فرمانده وقت سپاه پاسداران

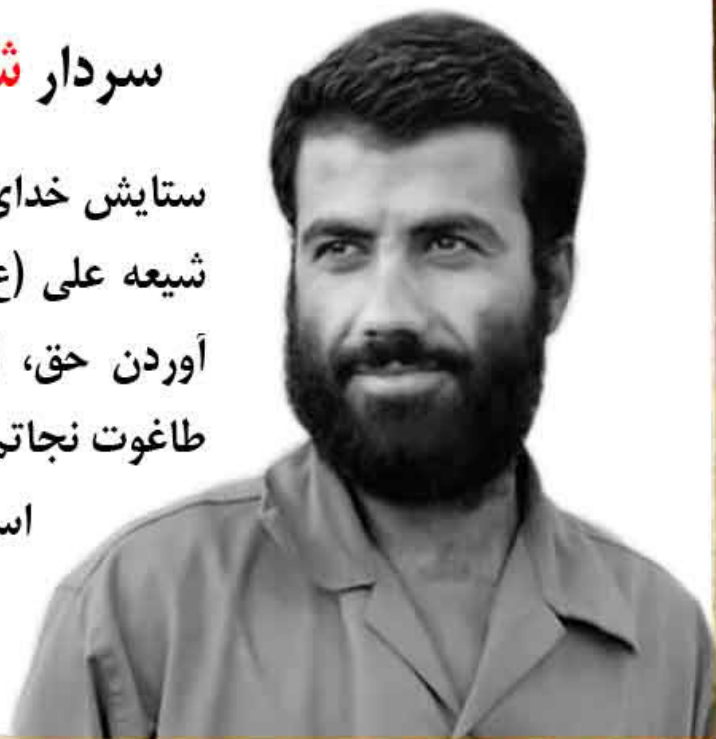
کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس، ناصرکاوه

شهید کاظم رستگار ناصر کاوه



## سردار شهید حاج کاظم نجفی رستگار؛

ستایش خدای عز و جل را که مرا از امت محمد (ص) و  
شیعه علی (ع) قرار داد و سپاس خدایی را که مرا با  
آوردن حق، از ظلمت به روشنایی هدایت کرد و از  
طاغوت نجاتم داد و مرا از کوچکترین خدمت گزاران به  
اسلام و انقلاب اسلامی قرار داد.







فرماندهی که مأموریت توانمندسازی نیروهای «حزب الله» را داشت «شهید کاظم نجفی رستگار» در سال ۵۸ پس از طی دوره آموزش های سخت نظامی به عضویت رسمی سپاه درآمد و به کردستان اعزام شد. پس از بازگشت از کردستان بعد مدتی فعالیت، «مسئولیت واحد عملیات» را در پادگان توحید پذیرفت. و سپس به «فیروزکوه» رفت و کلاس های آموزش احکام دینی و مسائل نظامی را برای جوانان و نوجوانان برپا کرد.

در عملیات بیت المقدس حاج کاظم به عنوان فرمانده گردان میثم از تیپ محمد رسول الله (ص) به فرمانده احمد متوسلیان انتخاب شد.

حاج کاظم بعد از عملیات بیت المقدس به همراه حاج احمد متوسلیان برای توانمندسازی نیروهای «حزب الله»، به جنوب لبنان اعزام شد.

شهید رستگار در راه آماده سازی شیعیان لبنان از هیچ کوششی فروگذار نکرد. بازگشت او با تشکیل تیپ دوم سپاه تهران مصادف شد که این تیپ به نام مبارک «سیدالشهدا (ع)» مزین شد و با جمعی از یاران و دوستانش، فرماندهی عملیات تیپ را عهده دار شد.

کاظم رستگار پس از کناره گیری شهید «علیرضا موحد دانش» به فرماندهی لشکر ۱۰ سیدالشهدا درآمد که این لشکر در عملیات های والفجر مقدماتی، والفجر ۱، والفجر ۲، والفجر ۳ و خیبر به حضوری تاثیر گذار داشت

شهید رستگار از حضور مداوم در جبهه در جریان عملیات «بدر»، روز پنجشنبه ۲۵ اسفند ماه ۱۳۶۳ هنگام اذان ظهر در شرق دجله (منطقه هور الهویزه)، همراه شهیدان ناصر شیری، حسن بهمنی، مرتضی شکوری گرکانی (میثم) به درجه رفیع شهادت نائل شدند. پیکر این فرمانده شهید بعد از ۱۳ سال به میهن اسلامی بازگشت.

کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه



## ناگفته‌های یک فرمانده از عملیات خیبر

سردار جانباز حاج عباس قهرودی، از جمله افرادی است که بدون هیاهو در حال دست و پنجه نرم کردن با جراحتهای دوران دفاع مقدس است. پزشکان به او توصیه کرده‌اند که پیرامون حوادث جنگ تحمیلی نباید حرفی به میان بیاورد، زیرا باعث تحریک اعصاب وی می‌شود و بیماری او شدت می‌گیرد. با این حال لطف خدا شامل حال ما شد و در زمان کوتاهی پای خاطرات این سردار بزرگ در مورد عملیات خیبر نشستیم:

سردار عباس قهرودی از فرماندهان لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) در این باره گفت: بنده فرمانده گردان عاشورا لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) بودم. عملیات خیبر فاقد عقبه لازم بود و از نظر پشتیبانی بسیار ضعیف بود. ما در این عملیات از جهت آتش نزدیک و سلاح‌های سبک با مشکلات زیادی روبرو بودیم. مجروحان زیادی به دلیل نبود بالگرد یا قایق در منطقه ساعت‌ها بر روی زمین باقی می‌ماند و منطقه از طریق آب هم برای ما ناامن بود.

برتری آتش هم با دشمن بود و تانک‌های آنها به شدت منطقه را زیر نظر داشتند و با شلیک گلوله‌های خود منطقه را در شب کاملاً روشن می‌کردند. طبق استاندارد جهانی یک گردان که در عملیات شرکت می‌کند باید پس از پایان عملیات سه ماه استراحت کرده و سازماندهی مجدد شود. اما این استاندارد در عملیات خیبر شکسته شده بود و هر گردان ۴ تا ۵ بار به خط می‌زد.

ما در شب دوم عملیات با یک شنوک وارد جزیره شمالی شدیم که در آنجا با ۲۰۰ تا ۳۰۰ شهید و مجروح روبرو شدیم اما شرایط آنجا برای عملیات مساعد نبود آنها حتی از کشتن یک نفر هم از طریق هوایی نمی‌گذشتند. گردان حضرت قاسم ۵ مرحله به خط زد که در هر مرحله تعدادی از نیروهای آن مجروح و به شهادت می‌رسیدند و در مرحله پنجم تنها ۳۰ نفر به خط مقدم زدند. در واقع عملیات خیبر مجموعه‌ای از عملکردهای چند فرمانده زبده جنگ مانند شهیدان حاج



محمد ابراهیم همت، حاج کاظم رستگار و مهندس مهدی باکری بود که در آن وسعت زمین برای ما بسیار کم بود. یکی از فرماندهان عملیات خیبر شهید کاظم رستگار است که شخصیت استثنائی داشت. او درکنار صلابت و اقتدار، روحیه بسیار لطیف و مهربانی داشت. ما در این عملیات با آزمون و خطا روبرو بودیم و هیچ چیز حساب شده و از قبل طراحی شده نبود و تجربیات در حین عملیات کسب می‌شد اما شاهد مدیریت قوی او بودیم.

شهید کاظم رستگار در آن زمان نیز کتابهای مربوط به دوره فرماندهی و ستاد (دافوس) را مطالعه می‌کرد و چه خوب بود از توانایی و مدیریت شهید کاظم رستگار بیشتر استفاده می‌شد. حاج کاظم معتقد بود که اعتقاد به ائمه و امام (ره) خوب است و در جای خود ارزشمند است اما مدیریت و دور اندیشی نقش اساسی در جنگ دارد که عده‌ای با نظرات شهید رستگار مخالفت می‌کردند. شهید رستگار می‌گفت اگر به جای مرز ۳۰۰ کیلومتری جنوب به غرب کشور و فاصله ۱۰۰ کیلومتری با عراق برویم نتیجه مطلوب‌تری می‌گرفتیم. اختلافات او با فرماندهان جنگ نوعی اختلاف سلیقه بود که اگر نظرات دو طرف یعنی حاج کاظم رستگار و محسن رضایی یکی می‌شد به نظر می‌رسید نتیجه مثبت‌تری می‌گرفتیم. منبع: خبرگزاری فارس

سخن شهید

پیام من این است که همه سعی کنند زیر بار ذلت نروند، اگر مردم جهاد را کنار بگذارند خواه ناخواه به ذلت و خاری کشیده می‌شوند. اگر این جنگ تمام شود باز هم تا ستمگر و ظالم هست، جنگ هم وجود دارد.

جنگ ما زمانی تمام می‌شود که ظالمی روی زمین نباشد انشاء الله. امام مهدی (عج) می‌آید و صلح جهانی را برقرار می‌کند... «قلب حرم خداوند است، پس در حرم خدا، جز او را ساکن مکن» اگر ما خود را با این حدیث، مطابقت دهیم، باید بدانیم که هر کجا که باشیم پیروز هستیم. اگر یقین داشته باشیم که قلبمان محضر خداست، مسلماً در محضر خدا گناه نمی‌کنیم و هیچ ترسی در دلمان نمی‌افتد.

کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه







کر بلا کر بلا  
مادریم  
می ایتم

ویژگی‌های فرماندهی

«محمدحاج ابوالقاسمی»، از بنیانگذاران گردان تخریب لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) در سال ۱۳۶۱ است. وی درباره معیارهای انتخاب فرماندهان در دوران هشت سال دفاع مقدس می‌گوید:

«در جنگ تحمیلی عواملی مانند تقوا، توکل، توسل، تعهد و تخصص از جمله معیارهای این انتخاب بودند و هر کسی این ویژگی‌ها را که در نهج البلاغه امیرالمؤمنین (ع) هم به آن‌ها اشاره شده است دارا بود با گزینش فرماندهان ارشد به‌عنوان فرمانده انتخاب می‌شد و حقیقتاً هم اگر کسی این شرایط را نداشت نمی‌توانست فرماندهی را به درستی انجام دهد.

همین عامل بود که موجب شد من یک جوان ۱۸ ساله را که قوی هیکل بود به فرماندهی گروه‌های تخریب انتخاب کنم. این جوان شب‌ها بدون آنکه کسی متوجه شود از خواب بلند می‌شد و نماز «نافله» بجا می‌آورد.

نزدیک اذان صبح هم که می‌شد دیگر فرماندهان را که همگی در داخل یک چادر استراحت می‌کردند، بیدار می‌کرد تا از فیض نماز شب برخوردار شوند. این جوان به دلیل ایمان قوی که داشت به خوبی توانست گروهان را اداره کند و عملکرد بسیار خوبی از خود نشان داد.

این ویژگی تنها به فرماندهان سطح پایین اختصاص نداشت بلکه فرماندهان تپ‌ها هم چنین ویژگی‌هایی داشتند:

به‌عنوان مثال شهید «حاج کاظم نجفی رستگار»، که فرماندهی لشکر ۱۰ سیدالشهدا را برعهده داشت با توکل به خدا و توسل به ائمه معصومین آن‌چنان در میدان نبرد فرماندهی می‌کرد که دشمن را حساسی عصبانی کرده بود. همین امر باعث شده بود تا ستون پنجم دشمن کاملاً او را زیر نظر بگیرد و شناسایی‌اش کند.

شهید محمد رستگار

کتاب شهید کاظم



در یکی از عملیات‌ها به حاج کاظم رستگار خبر دادند رزمندگان در محوری غافلگیر شده‌اند. حاج کاظم هم با یک موتور تریل به محور رفت. سخنرانی کرد و سپس همراه یکی دیگر رزمندگان از خاکریز اصلی عبور کرد. دیگر بچه‌ها که دیدند فرمانده‌شان این‌گونه شجاعانه از خاکریز عبور کرده است به تبعیت از او پیشروی کردند و در همان روز توانستند خاکریز عراقی‌ها را تصرف کنند.

همان‌گونه که اشاره کردم از دیگر معیارهای انتخاب فرماندهان در دوران جنگ تحمیلی عامل تخصص و تعهد بود چرا که این دو عامل موجب مسئولیت‌پذیری افراد به حساب می‌آیند. دیگر عوامل نیز که در اولویت انتخاب فرماندهان به‌شمار می‌آمد ضمانت تخصص و تعهد فرماندهان بود. امروزه هم اگر کسی می‌خواهد در کشور مسئولیتی را برعهده بگیرد باید در کنار توانایی‌های خود، ویژگی‌های فرماندهان در دوران جنگ تحمیلی را داشته باشد.»

راز فرماندهی

آقای رستگار فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) بود و خانواده‌اش از این سمت حاجی، هیچ اطلاعی نداشتند. یک روز، برادر او به منطقه آمد تا از او خبری بگیرد. حاج کاظم، قرار بود صحبتی برای نیروها داشته باشد. وقتی از جایگاه اعلام شد: «فرمانده لشکر ۱۰ برای صحبت بیایند»،

آقای رستگار بلند شد و به سمت جایگاه حرکت کرد. برادرش از همه جا بی‌خبر، با دست اشاره می‌کرد که «چرا در میان جمعیت بلند شدی؟»

حتما با خودش گفته بود: «برادرمان بی‌ملاحظه است و رعایت نظم و انضباط را نمی‌کند.»

حاجی با اشاره جواب داد که الان می‌نشینم. خلاصه صحبت ایشان آغاز شد و تا آخر جلسه، برادرشان متحیر مانده بود. حاج کاظم به برادرش سفارش کرد که جریان فرماندهی او را برای کسی نگوید. اگر چه خانواده‌اش بالاخره فهمیدند.



کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه



همه چیز حاج کاظم سر جای خودش بود

مادرم برای عروسی برای همسرم کت، شلوار و پیراهن داده بود خیاط بدوزد. برای مراسم، کاظم شلوار و پیراهنش را پوشید. کت را هم به دلیل گرمی هوا نپوشید. به کاظم گفتم که فکر می‌کردم شما هم با لباس سپاه در مجلس می‌آیید.

حاج کاظم خطاب به من گفت که اینقدر لباس سپاه مقدس است که نباید آن را در این بازی‌ها قرار داد. واقعا هم همین‌طور بود. هیچ وقت با لباس سپاه به منزل نمی‌آمد. فقط در محل کار می‌پوشید. کاظم واقعا پادگان را بهشت می‌دانست. همه چیز کاظم سر جای خودش بود. محبتش، زن دوستی‌اش و ... همه در جای خودش قرار داشت. خانم حاج ابوالقاسمی، همسر شهید رستگار

اسمت را بنویس!

توسل عجیبی داشت. هر وقت در منزل بود اعضای خانواده را دور هم جمع می‌کرد و چند آیه قرآن می‌خواند...

توسل عجیبی داشت. هر وقت در منزل بود اعضای خانواده را دور هم جمع می‌کرد و چند آیه قرآن می‌خواند. آن زمان زیاد پیش می‌آمد که برق نداشتیم حتی در تاریکی مطلق هم از قرآن خواندن دست نمی‌کشید در زیر نور فانوس قرآن تلاوت می‌کرد.

توسلش به ائمه‌ی اطهار هم که گره عضویت در سپاه و گرفتن رضایت مادرش را باز کرد. خودش این‌گونه تعریف کرد: «سال ۵۸ بود و خواستم عضو سپاه بشم اما مادرم موافق نبود من هم روی حرف ایشان حرفی نمی‌زدم. یک شب خواب دیدم مرد سبزپوشی آمد و یک دست لباس سبز نظامی با آرم سپاه به من داد و گفت: «بپوش! اینها متعلق به توست.» خیلی ترسیده بودم و حاج خانم بنده خدا هم بیدار شد و برایم آب آورد و جریان را پرسید. در حالی که نمی‌توانستم جلوی گریه‌ی خودم را بگیرم، برایش تعریف کردم فردا صبح گفت: «برو اسمت را بنویس!»

کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه





کتاب شهید کاظم رشنگار ناصر کاوه



ممانعت امام خمینی (ره) از سوءاستفاده سیاسیون از اعتراضات فنی برخی رزمندگان

بعد از اتمام عملیات خیبر که بسیار سخت، دشوار و خونین بود؛ اعتراض‌هایی از سوی برخی رزمندگان و فرماندهان نسبت به شیوه اداره جنگ و مباحث آموزشی و تاکتیکی مطرح شد.

عمده این اعتراض‌ها از سوی رزمندگان تهرانی و مشخصاً حاج («کاظم نجفی رستگار») فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) و شهیدان («حسن بهمنی») (معاون عملیات تیپ) و («ناصر شیرینی») (مسئول آموزش) و تعداد دیگری از نیروهای این تیپ صورت گرفت.

ماجرای این اعتراض‌ها بعد از عملیات خیبر تا پیش از عملیات بدر به طول انجامید و در همین عملیات بدر که اسفند ۱۳۶۳ بود. رستگار، بهمنی و شیرینی به عنوان نیروی عادی بسیجی در ساحل شرقی رود دجله به شهادت رسیدند.

در گفت‌وگو با «محمدعلی آقامیرزایی» نویسنده کتاب رستگاری در جزیره (زندگی نامه شهید حاج کاظم رستگار) نگاهی به رویدادهای آن روزها و ماجرای اعتراض این شهدا می‌اندازیم.

دفاع‌پرس: اعتراض رزمندگان تیپ ۱۰ بعد از عملیات خیبر صورت گرفت. تا آن زمان حدود سه سال و نیم از شروع جنگ می‌گذشت، چرا در این زمان بحث اعتراض‌ها باز شد؟

یکی از دلایل آن برمی‌گردد به خود عملیات خیبر و اتفاق‌هایی که در آن رخ داد. در این عملیات قرار بود رزمندگان از هور خودشان را به القرنه (باریکه خشکی میان هور که جاده بغداد - العماره - بصره در ساحل دجله از اینجا عبور می‌کند) برسانند. تصرف مجنون یک جای پای برای عبور از هور و رسیدن به القرنه بود. یکسری از نیروها هم که باید در این سو از طلائییه وارد عمل می‌شدند اما اینجا یک اشتباه در سطح قرارگاه صورت می‌گیرد و متعاقب آن، از طریق بی‌سیم

(بدون کد و رمز) یکسری حرف‌هایی رد و بدل می‌شود که دشمن از آن استفاده می‌کند.

نهایتاً چهار لشکر به طلائییه می‌زنند و موفق نمی‌شوند. لشکر ۲۷ و لشکر ۱۴ از سمت خاک ایران به طلائییه می‌زنند و دو گردان از لشکر نجف و دو گردان از لشکر عاشورا هم با عبور از جزایر مجنون، از داخل خاک عراق به طلائییه می‌زنند و هر چهار لشکر لطمات زیادی متحمل می‌شوند.

نهایتاً هم راه طلائییه باز نمی‌شود. برخی از این لشکرها و تیپ‌ها، مثل لشکر ۲۷ و تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) آن قدر لطمه می‌خورند که دیگر نیروی چندانی برایشان نمی‌ماند. اعتراض‌ها از همین جا شروع می‌شود و بیشتر هم از سوی رزمندگان و فرماندهان این دو لشکر که مربوط به تهران و شهرهای اطراف می‌شود، ایراد می‌شود.

دفاع‌پرس: حاج همت در خیبر شهید شد، ایشان هم جزو معترضین بودند؟

اعتراض شهید همت به مدیریت برخی از عملیات‌ها

شهید همت در اثنای عملیات با موتور پیش شهید رستگار می‌آید و یک گفت‌وگویی بین آن‌ها صورت می‌گیرد که شاهد عینی هم دارد. من برای کتابم با خیلی از افراد صحبت کردم. در این گفت‌وگو شهید همت می‌گوید که «اگر از عملیات زنده بیرون رفتم به شیوه فرماندهی عملیات اعتراض می‌کنم». در خیبر حاج همت خیلی تحت فشار بود، هم از طرف نیروهایش که می‌گفتند شما هوای بچه‌هایت را نداری و آن‌ها را راحت به خطر می‌اندازی! هم از سوی قرارگاه فرماندهی که به همت می‌گفتند آن طور که باید مایه نمی‌گذاری! گویا حاج همت در همین دیدار گریه هم می‌کند. حق هم داشت! طبق روایتی‌هایی که هست، ایشان در خیبر به شدت تحت فشار بود. چه به خاطر شهادت نیروهایش و چه به خاطر حرف و حدیث‌هایی که مطرح می‌شد.

کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه

شہید  
حاج کاظم نجفی  
رستگار



کتاب شہید کاظم رستگار\_ناصر کاوه





در کل، خیبر یک عملیات خاص و بسیار سخت بود. من با سعید صادقی عکاس معروف جنگ گفت‌وگویی انجام دادم. معروف است که صادقی شعور ترس ندارد! یعنی کم پیش می‌آید که از چیزی بترسد اما خود آقا سعید به من می‌گفت دو جا در جنگ ترسیدم، یکی در تپه‌های نبعه و یکی هم در عملیات خیبر.

آنجا آن قدر گلوله بر سرمان می‌ریخت که جرات نمی‌کردم روی پاهایم بایستم. اما شهید رستگار جلو آمد و گفت: آقا سعید چرا عکس نمی‌گیری. گفتم جان پناهی نیست. رستگار گفت: من جان پنان تو می‌شوم. بلند شو عکس‌هایت را بباندا. بعد جلوی من ایستاد و در پناه ایشان، چند تا از بهترین عکس‌هایم از جبهه‌ها را انداختم.

دفاع‌پرس: پس می‌شود این‌طور نتیجه گرفت که مسائل پیش آمده در خیبر باعث می‌شود بعد از اتمام عملیات، اعتراض‌هایی که شاید از قبل هم وجود داشت، خودشان را نشان بدهند؟

بله همین‌طور است. حالا اگر به شیوه اداره جنگ از قبل هم اعتراض‌هایی بود، از خیبر به بعد این اعتراض‌ها بیشتر خودش را نشان می‌دهد.

دفاع‌پرس: خلاصه این اعتراض‌ها چه بود؟  
چه مواردی را مطرح می‌کردند؟

شهید بهمنی یک جزوه‌ای از موارد اعتراضی تهیه می‌کند که من آن را خوانده‌ام. حرف‌شان تاکتیکی بود. با اصل جنگ و در کل روی اصول مشکلی نداشتند. یک موردی که رویش تاکید زیادی داشتند شیوه آموزش نیروها بود.

یک جمله‌ای می‌گفتند به این مضمون که هر چه بیشتر عرق بریزی کمتر خون می‌دهی. منظور تلاش و عرق ریختن در آموزشی است و آن طرف کمتر تلفات دادن در میدان جنگ.

کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه

گلایه از عدم توجه کافی به جبهه‌های غرب کشور

به عنوان مثال می‌گفتند ما در آموزشی بهانه می‌آوریم مهمات کم است و گلوله آر. پی. جی به نیرو نمی‌دهیم تا خوب آموزش ببیند. بعد در شب عملیات جعبه جعبه گلوله در اختیارش می‌گذاریم. اما نیرویی که خوب آموزش ندیده، در عملیات شوکه شده و نمی‌تواند از این‌ها استفاده بهینه کند. یک جایی هم خود بچه‌های تیپ ۱۰ یک زاغه مهمات خارج از حساب و کتاب دست‌شان افتاده بود که در آموزشی نیروها از آن استفاده می‌کنند و نتیجه خوبی هم می‌گیرند. یکسری از موارد اعتراضی هم این بود که چرا تمرکز بیشتر روی جبهه‌های جنوب است و به دیگر جبهه‌ها نظیر جبهه غرب کمتر توجه می‌شود.

یک بخشی از جزوه شهید بهمنی را که در کتاب هم آمده برای تان می‌خوانم: «استراتژی را از سرگیجه نجات دهید. بیچاره استراتژی که در مملکت ما گیر افتاد و آنقدر بلا سر این کلمه آوردند که مفهوم واقعی خود را فراموش کرده است.»

در این جزوه بحث می‌کند استراتژی ما نامشخص است. یعنی مشخص نیست چه می‌خواهیم بکنیم. در جنگ آموزش یک اصل اساسی است. فرمانده گردان می‌خواهد به خط مقدم برود حداقل باید هوا و زمین را بشناسد.

تا راه را گم کرد چپ و راستش را بشناسد. باید قطب‌نما بلد باشد. ایشان عنوان می‌کرد که ما آموزش بسیار ویرانی داریم. شش ماهی که عملیات نمی‌شود بچه‌ها بی‌کار هستند و باید در این فرصت آموزش بیشتری ببینند و توانایی‌های‌شان را بالاتر ببرند.

دفاع‌پرس: خب حداقل این موردی که در خصوص کاستی‌های آموزشی مطرح می‌کردند حرف خوبی بود. چرا نتیجه نگرفت؟

حاشیه‌سازی برخی سیاسیون از اعتراض فنی رزمندگان



کتاب شهید کاظم رهنما - ناصر کاوه





بله این حرف‌ها منطق داشت و این بچه‌ها هر جا عنوان می‌کردند حرف‌شان تایید می‌شد. منتها یکسری از آدم‌ها مثل اکبر گنجی که آن زمان به گمانم مسئولیتی در سیاسی سپاه تهران داشت، بحث را به حاشیه کشاندند و دنبال تسویه حساب‌های خودشان بودند. همین‌ها درخواست عزل سه فرمانده رده بالای سپاه یعنی آقایان محسن رضایی، علی شمخانی و محسن رفیق دوست را مطرح می‌کنند که اصلاً خواسته بچه‌های معترض نبود.

رزمندگان دنبال اصلاح شیوه‌های آموزشی و تاکتیکی جنگ بودند نه دنبال تسویه حساب‌های شخصی که امثال اکبر گنجی آن را دنبال می‌کردند.

خلاصه بحث که بالا می‌گیرد، اوضاع از کنترل خارج می‌شود و رفته رفته این سرو صداها به گوش حضرت امام (ره) می‌رسد. ایشان هم بسیار هوشمندانه برخورد می‌کنند. ما آن زمان در بحبوحه جنگ بودیم و نمی‌شد که سه فرماندهی اصلی سپاه برکنار شوند. غیر از سوءاستفاده دشمن، روحیه نیروها تضعیف می‌شد؛ لذا شهید محلاتی پیام امام (ره) در این خصوص را به گوش رزمنده‌ها می‌رسانند و ماجرا تمام می‌شود.

در این پیام آمده بود باید موضوع تمام شود و «از این به بعد هر حرفی در این خصوص گفته شود گویی از حنجره دشمن خارج شده است» بعد از پیام امام، شهیدان رستگار، بهمنی و شیرازی که راس معترضین بودند، ماجرا را تمام می‌کنند.

قشنگی کار در همین جاست. قهر نمی‌کنند. حتی از جبهه خارج نمی‌شوند. اعتراض دارند، اما چون حضرت امام (ره) فرمودند تمامش کنید، همان جا تمام می‌کنند و دیگر حرفی نمی‌زنند. این یعنی ولایتمداری. یعنی آدم‌های مخلصی که هدف‌شان انجام تکلیف بود نه مثل امثال اکبر گنجی و پیروی از منویات درونی.

کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه

دفاع پرس: یک ماجرای در این خصوص روایت می شود از برخورد بین معترضین و فرمانده وقت سپاه در پادگان ولیعصر (عج) تهران. خیلی شایعه هم در این خصوص وجود دارد، اصل ماجرا چه بود؟

من با آقای مصطفی رحیمی که الان از نویسندگان حوزه دفاع مقدس هستند و شاهد این ماجرا بودند صحبت کرده ام. ایشان می گوید بعد از نوروز سال ۶۳، آقای رضایی طبق عادتی که هر ساله وجود داشت می آید تا در صبحگاه برای نیروها سخنرانی کند. ایشان می آید و یک جمع بندی از ابتدای دفاع مقدس ارائه می دهد. بچه های سپاه تهران در جمع خودشان به شوخی می گفتند که آقا محسن صحبت هایش را از یک یک جنگ شروع می کند تا می رسد به زمان حال.

خلاصه آقای رضایی گزارشی از کلیت جنگ ارائه می دهد و می رسد به عملیات خیبر، در مورد این عملیات هم به نقاط قوت آن مثل تصرف و حفظ جزایر مجنون اشاره می کند. در همین لحظه شهید رستگار که به عنوان نماینده بچه های تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) همراه چند نفر دیگر از بچه های این تیپ در مراسم حضور داشتند، بلند می گوید: «حقیقت را نمی گویی! این طور نبود...» و همین طور جلو می آید. جو کمی متشنج می شود. خود شهید رستگار و دیگر نیروهای شناخته شده هیچ تعرضی نسبت به آقای رضایی نداشتند.

روایتی از علت اعتراض یک رزمنده با محسن رضایی اما یک رزمنده که گویی موج گرفتگی هم داشت، اوضاع را آشفته تر می کند. با این حال هیچ برخورد فیزیکی صورت نمی گیرد. فرمانده وقت سپاه سوار ماشین می شود و یک تعداد از نفرات مثل همان بنده خدا که موج گرفتگی داشت، جلوی ماشین را می گیرند و بعد راه باز می شود. آقای رضایی هم می گوید هر کسی اعتراض دارد بیاید منطقه ۱۰ آنجا حرف بزنیم. شهید رستگار و بچه های معترض که به منطقه ۱۰ می روند، آنجا جو سنگینی داشت. دوربین فیلمبرداری هم بود و اوضاع را سفت و سخت در دست می گیرند. بعد از کمی بحث و گفت و گو آنجا محسن رضایی می گوید من دیگر این بحث را



نومید مشو که تو را نیز عاشورایی است  
و کربلایی که تشنه خون توست و انتظار  
می کشد تا تو زنجیر خاک از پای اراده ات  
بگشایی و از خود و دلبستگیهایش هجرت کنی.

فتح خون. شهید سید مرتضی آوینی  
@revayateashorai

کتاب شهید کاظم رستگار\_ناصر کاوه





ادامه نمی‌دهم. می‌روم به منطقه و هرکسی اهل جنگ است بیاید. ایشان می‌رود و بحث‌ها همین‌طور ادامه پیدا می‌کند تا موضوع به اکر گنجی و بیت قائم مقام رهبری و چند جای دیگر هم کشیده شده و سیاسی می‌شود. بعد هم که با پیام امام، همه چیز تمام می‌شود.

دفاع‌پرس: برخوردی هم با این بچه‌ها صورت می‌گیرد. مثلا بازداشت شوند؟

نه، بازداشت نمی‌شوند. خود حضرت امام (ره) در پیام‌شان آورده بودند که نباید با این‌ها که بچه رزمنده هستند برخوردی صورت گیرد. منتها اوضاع برای آن‌ها سخت می‌شود و یکسری می‌گویند شما باید توبه نامه بنویسید و از این جور کارها که بیشتر سلیقه شخصی بود.

بعد از تمام شدن ماجرا، شهید رستگار و بهمنی و شیرینی از کادر فرماندهی تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) کنار می‌روند. حاج کاظم رستگار به شهید مهدی باکری که رابطه دوستانه با هم داشتند می‌سپرد هر وقت عملیات شد من را خبر کن. شهید باکری هم ایشان را دعوت می‌کند و این عزیزان به عنوان نیروی عادی به لشکر عاشورا می‌روند و در منطقه شرق دجله و طی عملیات بدر به شهادت می‌رسند. پیکر حاج کاظم موقع شهادت سمت دشمن می‌افتد و به همین دلیل ۱۳ سال بعد تفحص شده و برمی‌گردد.

دفاع‌پرس: برگردیم به نکته‌ای که در مورد ولایتمداری حاج کاظم رستگار اشاره کردید. ایشان پس از پیام امام (ره) نه تنها بحث را ادامه نمی‌دهد که برمی‌گردد و به جبهه هم می‌رود. کار عجیبی بود.

واقعا همین‌طور است. نکته جالبی را بگویم. شهید رستگار قبل از اینکه به منطقه جفیر برود، پیش بچه‌های قدیمی در تیپ ۱۰ برمی‌گردد. آنجا چند نفری دوباره می‌خواهند بحث اعتراض‌ها را در جمع خودشان مطرح کنند. اما شهید رستگار می‌گوید بعد از کلام امام دیگر هیچ حرفی نباید در این خصوص گفته شود. او می‌توانست

کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه



یک وجهه‌ی اپوزیسیونی برای خودش بگیرد و افرادی را هم دور خودش جمع کند اما حاجی یک رزمنده مکتبی و کاملاً ولایت‌مدار بود. حتی در جمع نیروهای قدیمی خودش هم اجازه نمی‌دهد کسی از موضوع حرف بزند و بعد راهی مشهدش در عملیات بدر می‌شود.

دفاع‌پرس: شما با آقای محسن رضایی یا افرادی که آن موقع در ستاد و قرارگاه بودند هم در خصوص ماجرای اعتراض‌ها صحبت کردید؟

بله، اتفاقاً آقای رضایی یک یادداشتی برای ما فرستاد و شرایط وقت را توضیح داد و اینکه با توجه به محدودیت‌ها و مسائل موجود در آن زمان، سعی ما این بود که درست عمل کنیم و اگر کم و کاستی وجود داشت چاره‌ای نبود.

ایشان بعدها از شهید رستگار و شهیدان بهمنی و شیری به نیکی یاد کرده و گفته بود «من این‌ها را آزادگان جنگ می‌دانم. شهید رستگار سید آزادگان جنگ بود». غیر از آقای رضایی با اشخاص دیگری هم صحبت‌هایی داشتم. آن‌ها هم دلایل خودشان را مطرح می‌کردند. شرایط وقت و امکانات و مشکلاتی که وجود داشت را بیان می‌کردند. یکی از همین عزیزان می‌گفت شما اگر فرمانده باشید نمی‌توانید همه را راضی نگه دارید. همه ما جنگ را در جنگ (جبهه‌ها) یاد گرفتیم و در ابتدا تخصصی وجود نداشت. بچه‌های سپاه یا دانشجو بودند یا کارمند و کارگر و... مثلاً شهید حسن باقری یک خبرنگار بود که می‌آید و در جبهه کارهای اطلاعاتی انجام می‌دهد.

خب قضیه این اعتراض‌ها را هم باید با توجه به شرایط زمان و محدودیت‌ها و مسائل آن مقطع زمانی بررسی کرد. من خودم وقتی خواستم منصفانه به این موضوع نگاه کنم، دیدم نمی‌شود یک طرفه به قاضی رفت. حرف حاج کاظم و دوستانش درست بود اما از طرف دیگر محدودیت‌ها و شرایط زمان را هم باید بررسی کرد. شهید حاج کاظم رستگار و شهدایی مثل حسن بهمنی، معاون عملیات تیپ ۱۰ سیدالشهدا (ع) و شهید ناصر شیری از مربیان تاکتیک دانشگاه امام حسین (ع) تکلیف خودشان می‌دانستند تا اعتراض به حقی



کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه





را مطرح کردند اما چنانچه گفته شد، متأسفانه این اعتراض توسط افراد مغرضی مثل اکبر گنجی به حاشیه کشیده شد و پس از پیام امام (ره) این عزیزان با همان روحیه تکلیف مدارانه اعتراض را تمام کردند و با شهادت در بدر، اخلاص‌شان را به اثبات رساندند.

دفاع پرس: کتاب شما به کلیت زندگی حاج کاظم رستگاری می‌پردازد. تعریف‌هایی که از زبان دیگران در خصوص ایشان شنیدید، چه آدمی را به تصویر می‌کشد؟

شهید رستگار آدمی بسیار احساسی بود. برای همین است که ما واکنش احساسی از او می‌بینیم. اطرافیانش را دوست داشت و چنین احساسی را هم در دل آن‌ها ایجاد می‌کرد. یعنی آن‌هایی که رستگار را از نزدیک می‌شناختند، او را بسیار دوست داشتند. حاج کاظم بچه روستا بود. خانواده اش در روستاهای اطراف ری زندگی می‌کردند و ایشان در یک محیط روستایی و با کار کشاورزی بزرگ شده بود. یکی از همان مستضعفینی که خودش را وقف انقلاب اسلامی می‌کند و با ابتکار و شجاعت فوق العاده‌ای که داشت، در جنگ رشد می‌کند و از فرماندهی دسته و گروهان و گردان به فرماندهی تیپ می‌رسد.

همان طور که از خاطره آقای سعید صادقی بر می‌آید، حاج کاظم شجاعتی مثال زدنی داشت. یکی از عملکردهای فوق العاده ایشان در عملیات «الی بیت المقدس» و آزادسازی خرمشهر است. در این عملیات بعد از مجروحیت حاج «عباس شعف» فرمانده گردان میثم، شهید رستگار فرمانده این گردان می‌شود. بعد که حاج عباس بهبود پیدا می‌کند و دوباره به گردان برمی‌گردد، روایت شده که شهید رستگار به خاطر حجب و حیایی که داشت، خودش را کمتر نشان می‌داد. عباس شعف در ادامه عملیات شهید می‌شود و حاج کاظم و گردان میثم بعد از فتح خرمشهر، در روزهای چهارم و پنجم خرداد در منطقه نهر خین مقابل دو لشکر زهی عراق ایستادگی می‌کنند. این دو لشکر قصد تصرف مجدد خرمشهر را داشتند، اما ایستادگی حاجی و نیروهایش مانع از این امر می‌شود.

گفت‌وگو از داود جعفری با نویسنده کتاب «رستگاری در جزیره» در گفت‌وگو با دفاع پرس

کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه



کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه





## فرمانده با صلابت روزهای غربت لشکر ۱۰ در عملیات خیبر

شب ها و روزهای عملیات خیبر از همه ی روزها و شب ها بیشتر عاشورایی بود... دو سه روز بعد از عملیات خیبر، دشمن خودش را پیدا کرد و پاتک های مرگبارش شروع شد... از روز ششم اسفند که تیپ سیدالشهدا(ع) به جزیره مجنون فرا خوانده شد یک روز خوش ندید...

دشمن از زمین و آسمان حمله می کرد. تانک هایی که لوله به لوله در یک مسیر روی چندتا جاده جزیره جولان میدادند و نفس هر نفس کشی را می گرفتند... مصاف تن بود و تانک. غرش تانک های تی ۷۲ برای کسی اعصاب نگذاشته بودند. هواپیماهای ملخی دشمن و به قول بچه های رزمنده هواپیماهای پنج زاریشان قرار را از همه گرفته بودند. آنقدر با کالیبرشون دقیق روی پدها و آبراهه ها شلیک میکردند که هیچ بنی بشری از دست آن ها فراری نداشت...

گردان های تیپ سیدالشهدا(ع) یکی پس از دیگری با هلی کوپترهای شنوک گروهان به گروهان روی پدهای جزیره مجنون شمالی پیاده می شدند و با کمپرسی های ۱۹۲۱ آبی رنگ که از دشمن غنیمت گرفته بودند به جزیره مجنون جنوبی وارد می شدند... در مسیر بارها و بارها رزمنده ها به خاطر هجوم هواپیماها ملخی از ماشین پایین می ریختند و در کنارهای جاده جان پناه می گرفتند...

گردان حضرت قاسم (ع) گردان قمر بنی هاشم (ع) گردان زهیر و بعد هم گردان عاشورا و حضرت علی اصغر و علی اکبر (ع) روزهای سخت و تلخی برای فرماندهان مخصوصا شهید حاج کاظم رستگار فرمانده لشکر سیدالشهدا(ع) بود... هنوز فرمان حمله صادر نشده بود که با خبر شهادت مرتضی سلمان طرقی و حسین راحت، فرمانده عملیات تیپ سیدالشهدا(ع) غرق در ماتم شد... رستگار کسی نبود که با این خبرها بشکند اما یکی یکی یارانش در چند روز سخت تنهایش گذاشتند.

کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه

حاج احمد غلامی جانشین اش روز ۸ اسفند به سختی مجروح شد و عقب رفت...

ساعتی نگذشت که خبر رسید احمد ساربان نژاد، فرمانده گردان قمربنی هاشم (ع) بی سرب به ملاقات خدا رفت و به دنبال احمد، گردان حضرت قاسم (ع) بی فرمانده شد و مرتضی حمزه دولابی آسمانی شد... در یک روز سه فرمانده قدرتمند را از دست داد و یکی دو روز بعد، امید تیپ سیدالشهدا (ع)، رحمت الله کرد که خیلی رویش حساب باز کرده بود با پهلوی شکافته راهی بهشت شد...

پاتک های روز ۱۲ و ۱۳ اسفند ۶۲ در پید شرقی جزیره مجنون جنوبی و دلاورمردی بچه های گردان حضرت قاسم (ع) و علی اکبر (ع) همه توان فرماندهی تیپ سیدالشهدا (ع) را به کمک گرفت و روزهای غربت فرمانده تیپ سیدالشهدا (ع) و رزمنده های وفادارش از راه رسید...

کاظم رستگار هنوز در خط مقدم می جنگید و دشمن با همه ی توانش حمله کرد. همه جا پراز تانک بود. بچه های تیپ حضرت عبدالعظیم (ع) هم از راه رسیدند و حماسه روزهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ اسفند جزیره مجنون رقم خورد...

شهید رستگار هم با همه ی توانش به دشمن زد. همه شاهد بودند از کشته های دشمن پشته ساخت و فرزندانش را میدید که در مصاف دشمن چون گل پرپر می شوند. کسی نبود و ندید و نوشت که به رستگار چه گذشت. فقط غلامعلی رشید ذره ای را بیان کرد و مستند شد. برادر غلامعلی رشید از جزیره به قرارگاه آمد و درباره منطقه گفت:

«وضع خط خراب است، در محور تیپ سیدالشهدا (ع) دشمن رخنه کرده و هر شب دارد پیش می آید. (عراق) دائماً نیرو می آورد و شدت عمل به خرج می دهد. نیروهای (ما) در خط خسته شده اند... آتش (دشمن) به شدت زیاد است... جاده، آب، غذا و نیرو کم است... پلیت و الوار برای ساختن سنگر، نیست و لودر و بلدوزر برای احداث

کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه







خاکریز وجود ندارد... نیروها در خط، آرپی جی و کلاشینکف دارند و از ادوات استفاده می کنند. از شدت حمله دشمن، بچه ها دیگر قادر نیستند فکر کنند. این جزیره طلسم شده و ما هر کاری می کنیم با مشکل مواجه می شویم.»

برای نسلی که رستگار را ندیده اند باید گفت: او تا آخرین نفر جنگید و نشکست. کسی گریه اش را در صحنه نبرد ندید. صدایش نلرزید و نترسید... شما وارثان این چنین مردان با صلابت و فداکار هستید... باید ایستاد و نترسید و تا آخر مقاومت کرد و نلرزید...

سردار غریب لشکر سیدالشهدا(ع) غریبانه و مظلومانه، تک و تنها در حین عملیات بدر، روز پنجشنبه ۲۵ اسفند ماه ۱۳۶۳ هنگام اذان ظهر در شرق دجله (منطقه هور الهویزه) در حال شناسایی منطقه، همراه چند نفر از فرماندهان لشکر سیدالشهدا(ع) به درجه رفیع شهادت نائل آمد و آخرین آرزویش نیز محقق شد... گویی حاج کاظم فرمانده غریب لشکر سیدالشهدا(ع) به زیارت مولای کاظمین رفته بود که پیکر مطهرش بعد از ۱۳ سال همچون سید و سالار شهیدان، قطعه قطعه به وطن بازگشت...  
راوی: جعفر طهماسبی

نان با طعم خاک!  
وقت ناهار رفتم پشت یک تپه و با تعجب دیدم کاظم روی خاک نشسته و لبه های نان را از روی زمین بر می دارد، تمیز می کند و می خورد!

آن قدر ناراحت شدم که به جای سلام گفتم:  
«برادر! تو فرمانده تپه هستی؛ این کارها چیست؟! مگر غذا نیست؟!»

خودم دیدم که غذا پخش می کنند!«  
کاظم گفت:

«آن غذا مال بسیجی هاست. این نان ها را مردم با زحمت از خرج زندگی شان زدند و فرستادند؛ درست نیست اسراف کنیم.»  
منبع: کتاب زندگی به سبک شهدا

کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه

حاج کاظم، چگونه "رستگار" شد؟...  
شهید حاج کاظم رستگار، شخصیت خاص و منحصر بفردی داشت.  
اینگونه نبود که یک شبه رستگار شده باشد. او رستگار به دنیا آمد،  
رستگار زیست و رستگار رفت...

شهید حاج کاظم رستگار، شخصیت خاص و منحصر بفردی داشت.  
اینگونه نبود که یک شبه رستگار شده باشد. او رستگار به دنیا آمد،  
رستگار زیست و رستگار رفت...

زمانی فرمانده یکی از گردان های تیپ بچه های اصفهان بود. در  
عملیات آزادسازی چرابه آنقدر خوب عمل کرد که بعد از آن پیروزی  
ارزشمند، برای دیدار امام دعوت شدند.

عملیات والفجر بود... یکی از دست های حاج کاظم شکسته بود و  
در گچ بود. عملیات به نیمه رسیده بود که دیگر تاب نیاورد! کلافه  
از اینکه نمی توانست آنگونه که باید و شاید تحرک داشته باشد، گچ  
دستش را باز کرد و به کناری انداخت. با جسمی کم توان و روحی پر  
توان، رفت به جنگ دشمن...

قبل از عملیات والفجر ۲، حاج کاظم اردوگاهی را در کوهدشت راه  
انداخت تا به کل کادر تیپ سیدالشهدا علیه السلام آموزش جسمانی  
بدهد. اما خودش در ابتدا نتوانست حضور داشته باشد و برای  
انجام هماهنگی هایی رفته بود.

چند روزی از آموزشها گذشته بود که حاج کاظم هم از مسافرت  
برگشت. خسته بود اما نرفت برای استراحت. یگراست آمد سراغ  
زمندگان و با آنها شروع کرد به ورزش کردن! بدن خسته اش اما  
همراهی اش نکرد... حالش بد شد و بردندش...

وقار و آرامشی عجیب داشت اما نمی شد فهمید در درونش چه خبر  
است... عمیقا به همه چیز توجه داشت اما تلاطم درونش را هرگز  
هویدا نمی کرد. مدیر خوبی بود. هم احوال خودش را به خوبی

کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه





حسین بن علی علیه السلام فرمودند: قوموا یا ایها الکرام.....  
برخیزید ای کرامت مندان به سوی مرگی که از آن گریزی  
نیست. و این تیرها پیک های مرگ است که از جانب این قوم  
می آیند. اما والله، بین شما و بهشت رضوان و جهنم فاصله ای  
نیست مگر همین مرگ.

شهید سید مرتضی آوینی. فتح خون. ص ۵۹  
@revayateashorai



مدیریت می کرد، هم شرایط و نیروها را. در عین حال، انعطاف پذیری  
اش هم بی نظیر بود.

حاج کاظم رستگار؛ فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا بود. اما پس از  
عملیات خیبر، به دلایلی از فرماندهی تیپ استعفا داد.

حاج کاظم دیگر فرمانده نبود اما به عنوان یک نیروی عادی، آمده  
بود کنار رزمندگان. کاظم رستگار از جمله فرماندهانی بود که برای  
ایجاد سهولت در فرماندهی جنگ و یکدستی در اداره عملیات ها،  
داوطلبانه از تمام مسئولیت های خود کناره گرفت و به فاصله مدت  
کوتاهی، به صورت یک بسیجی ساده در عملیات بدر شرکت کرده  
و در آخرین روزهای سال ۱۳۶۳ حاج کاظم ۲۴ ساله بود که در حال  
شناسایی منطقه، همراه چند نفر از فرماندهان تیپ سیدالشهدا علیه  
السلام در جریان یک حمله هوایی در شرق رودخانه دجله، هنگام اذان  
ظهر به شهادت رسید و اثری هم از پیکرش به دست نیامد. گذاشت.  
هر وقت به آنها اشاره می کرد می گفت: «اینها مردان آینده هستند،  
دلیر مردان جبهه اند و ...»

آزادمنشی و آزادگی او مبنای ولایت پذیری او بود  
زندگی شهید رستگار نشان می داد که این شهید بزرگوار یک ولایتی  
آزاده بود و در عین اینکه ولایت پذیر بود، اشکالات و معایبی را که در  
صحنه جنگ و نبرد می دید، آشکارا طرح می کرد. در حقیقت،

شهید رستگار به معنای واقعی یک ولایتی آزاده بود. آزادمنشی و  
آزادگی او مبنای ولایت پذیری او بود. به همین دلیل بود هر مطلبی  
را که حق می دانست، پیگیری و دنبال می کرد و هر مطلبی که امام  
می فرمودند را نصب العین و راهنمای خود قرار می داد.  
منبع: ایرنا

کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه

فرماندهی کامل در ابعاد مختلف

یکی از خصوصیاتی که در کمتر فرماندهی من دیدم این بود که شهید رستگار عمق را نگاه می کرد و خوب هم نگاه می کرد. در واقع با بینش باز تحلیل می کرد، شهید رستگار شخصیتی بود که جدای از وقار و آرامشی که در خود داشت، خیلی سخت احساسات خود را بروز می داد. مثلا در چهره او نمی توانستید بخوانید که الان چه وضعیتی دارد. در عین این که بسیار خونسرد و آرام نشان می داد عمیقا به مسائل توجه داشت و جزئیات را مدنظر داشت و سعی می کرد هم شرایط را درک کند و هم از این درک به خوبی بهره برداری کند و هم به خوبی شرایط را مدیریت کند. من کمتر فرماندهی را دیدم که در جنبه های عمومی کامل باشد؛ فرماندهان خوبی داشتیم ولی در حد کلان نبودند. یعنی در حد محیطی بودند که به آنها واگذار شده بود. توانمندی شهید رستگار در انعطاف پذیری بی نظیرش بود. او یکی از فرماندهان کامل در ابعاد مختلف اعم از اخلاق، فهم مسائل نظامی، ارزش ها و غیره بود. (راوی: نصرت الله سعیدی فرمانده گردان قمر بنی هاشم لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع))

نقش حاج کاظم در آزادسازی چزابه

من به همراه شهید کاظم رستگار تا قبل از عملیات الی بیت المقدس در تیپی که متعلق به بچه های اصفهان بود حضور داشتیم. فرماندهی آن را هم سردار مرتضی قربانی به عهده داشت. خب ما فرماندهی یک گردان در این تیپ را به عهده داشتیم و انصافا هم توانسته بودیم خوب عمل کنیم. یکی از عملیات هایی که گردان ما در آن حضور فعال داشت، آزاد سازی منطقه چزابه بود. این پیروزی آنقدر ارزشمند بود که آقای هاشمی رفسنجانی شخصا به منطقه آمد و از طرف امام ما را دعوت کرد تا به دیدن ایشان برویم. حتی می توان گفت بعد از این عملیات بود که شهید داود کریمی (فرمانده وقت سپاه تهران) به این فکر افتاد تا من و کاظم رستگار را به تیپ محمدرسول الله (ص) منتقل کند. حاج داود خیلی پا فشاری کرد و آخر هم توانست من و کاظم را برای عملیات الی بیت المقدس به تیپ محمد رسول الله (ص) منتقل نماید. (راوی: علی تاجیک)



کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه





کتاب شهید کاظم رشتگاری ناصر کاوه



رستگاری ابدی در شرق دجله / حاج کاظم رستگاری به روایت یاران  
ویژگی های حاج کاظم منحصربه فرد بود

کاظم رستگار بیش از ۳۳ سال است که شهید شده است. او چند ویژگی داشت که این ویژگیها را همه شهدا دارند، اخلاص، تقوا، شجاعت، شهامت، ولایت پذیری، تدبیر و ایثار را خیلی از شهدا دارند. این شهید یکسری ویژگیها داشت که شهدای دیگر نداشتند. یا بهتر بگویم این ویژگیها در زمان ایشان بروز کرد. یک زمانی فرد با حضور در خط مقدم از جان خود م یگذرد و فردی در فرماندهی با خلاقیت و تصمیمات به موقع و به جا و تدبیر و مدیریت در راستای اهداف عمل می کند.

شهید رستگار در عملیات والفجر یک که دستش شکسته بود و در گچ بود. ولی در جریان عملیات به حدی کلافه شده بود از اینکه نم ی تواند تحرک داشته باشد که گچ را باز کرد تا بتواند کار کند. (راوی: سردار محمدعلی فلکی) این کار را انجام دهد.

عباس نپذیرفت و گفت که الان مادرها، پدرها و همسران زیادی منتظر فرزندان و شوهران خود هستند، اما به خاطر کیلومترها فاصله به آنها دسترسی ندارند.

این دور از اخلاق اسلامی است که من تنها با ۲۵۰ کیلومتر فاصله از خانواده ام در شرایط فعلی بروم و به آنها سرکشی کنم. اگر خواست خدا باشد، زنده می مانم و می روم. اگر نشد، باز هم توکل بر خدا. این صحنه از آن درس های انسان سازی بود که شهید بزرگوارمان به ما آموخت. منبع: حماسه و جهاد دفاع پارس



کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه





وصیت نامه سردار شهید (کاظم نجفی رستگار)  
بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله وانا اليه راجعون

سپتایش خدای عزوجل را که مرا از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شیعه علی علیه السلام قرار داد و سپاس خدای را که با آوردن حق از ظلمت به روشنایی از طاغوت نجاتم داد و مرا از کوچکترین خدمتگزاران به اسلام و انقلاب اسلامی قرار داد.

امیدوارم که خداوند متعال رحمت خود را نصیب بنده گناهکار خود بفرماید و مرا به آرزوی قلبی خود، یعنی شهادت فی سبیل الله برساند که تنها راه نجات خود میدانم و آرزوی دیگرم این است که اگر خداوند شهادت را نصیب بنده گناهکار خود کرد، دوست دارم با بدنی پاره پاره به دیدار الله و ائمه معصومین بهخصوص سیدالشهدا علیه السلام بروم.

من راهم را آگاهانه انتخاب کردم و اگر وقتم را شبانهروز در اختیار این انقلاب گذاشتم، چون خود را بدهکار انقلاب و اسلام می دانم و انقلاب اسلامی گردن بنده حق زیادی داشت که امیدوارم توانسته باشم جزء کوچکی از آن را انجام داده باشم و مورد رضایت خداوند بوده باشم.

پدر و مادر و همسر و برادران و خواهران و آشنایانم مرا بیخشند و حلالم کنند و اگر نتوانستم حقی که برگردن من داشتند ادا کنم، عذر می خواهم برای پدر و مادر و خواهران و برادرانم از خداوند طلب صبر می نمایم و امیدوارم تقوا را پیشه خود قرار دهند.

از همسر عذر می خواهم که نتوانستم حقش را ادا کنم و چه بسا او را اذیت فراوان کردم و از خداوند طلب اجر و رحمت برای او می کنم که در مدت زندگی صبر زیاد به خاطر خداوند انجام داد و رنج های فراوان کشید.

از تمام اقوام و آشنایان و دوستان طلب حلالیت و التماس دعا دارم؛ به علت وضعیت جنگ مدت سه سال که در جبهه بودم، نتوانستم امر واجب خدا یعنی روزه را انجام بدهم. همچنین در رابطه با خرید خانه به مبلغ ۲۲۳ هزار تومان از علی تاجیک و ۶۵ هزار تومان از حسین کاوکدو و ۱۰ هزار تومان از حاج محمد علی دولابی قرض کردم و مبلغ ۳۰ هزار تومان از همسرم که خانه برای همسرم است و موتورم را برای جبهه در نظر گرفتم.

والسلام

کاظم نجفی رستگار

ساعت ۹ شب مورخ ۳ اسفند ۱۳۶۲

شرق بصره (جفیر)

صفر ۱۴۰۲

کتاب شهید کاظم رستگار ناصر کاوه

# شهادت‌نامه کاظم نجف‌ستگار

من را هم را آگاهانه انتخاب کردم و اگر وقتم را شبانه‌روز در اختیار این انقلاب گذاشتم، چون خود را بدهکار انقلاب و اسلام می‌دانم و انقلاب اسلامی گردن بنده حق زیادی داشت که امیدوارم توانسته باشم جزء کوچکی از آن را انجام داده باشم و مورد رضایت خداوند بوده باشم.  
(فرازی از وصیت‌نامه شهید)

 labbaik-ya-husein.blog.ir

کتاب شهید کاظم رستگار - ناصر کاوه